دوفصلنامه علمی ـ تخصصی تاریخ اسلام در آیینه اندیشه‌ها
سال سیزدهم / شماره ۱۹/ بهار و تابستان ۱۴۰۰

Bi-quarterly Journal Specialized in Islamic History
Years, ۱۳ No.۱۹, Spring & Summer ۲۰۲۱

اوضاع دینی و فرهنگی افغانستان پیش از هجوم مغول

□ عبدالحکیم محمدی (کاظمی)*

چکیده

افغانستان پس از اسلام به لحاظ دینی و فرهنگی، نوسانات زیادی را تجربه کرد. اما هجوم مغولان به خاطر ایجاد تغییرات گسترده، بمثابه یک سرفصل جدید در تاریخ آن به شمار می‌رود. طبیعی است، تخریب گسترده مغولان پیش‌زمینه‌هایی داشته است که کمتر بدان توجه شده. این سیاهه با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، در صدد است دو حوزه دین و فرهنگ را در هفت دهه قبل از مغولان مورد بررسی قرار دهد. یافته‌ها حاکی است، پیش از مغول، علاوه برمذاهب موجود در افغانستان، شافعیه، حنبلیه و کرامیه را نیز در خود جای داده بود که پس از مغول از بین رفتند. به لحاظ فرهنگی، سه دوره مهم را طی کرده است، اما هرگز نشاط قرن چهار و پنج هجری احیا نشد. در نتیجه، زمینه‌های زوال اقتدار فرهنگی قبل از مغولان هم وجود داشت.

کلیدواژگان: گروه‌های دینی، شیعه، حنبلیه، حنفیه، دوره‌های فرهنگی، مغولان.

* دکتری تاریخ اسلام جامعة المصطفی العالمیة (.ab.kazemi۱۰۵@gmail.com)

مقدمه

خراسان به لحاظ تاریخی، دوره‌های مختلف را طی کرده است. دوره‌های تاریخی نیز براساس یک حادثه یا واقعه فراگیر قابل تقسیم‌بندی است. ازاین‌رو است که ورود اسلام یک سرفصل تازه به شمار می‌رود و این به دلیل گستردگی تغییرات این جغرافیا پس از ورود اسلام است. عصر ورود چنگیز نیز به دلیل تغییرات گسترده، یکی از سرفصل‌های تاریخی است. اما تغییرات ناشی از حضور مغولان، کمتر جنبه مثبت دارد و بیشتر از جنبه منفی نگریسته می‌شود. بررسی تغییرات ناشی از هجوم مغولان، کار گسترده است که باید بصورت جداگانه مورد کنکاش قرار گیرد.

سوال مهم این است که این تغییرات فقط عامل بیرونی دارد؟ آیا زمینه‌های قبلی و داخلی وجود نداشته است؟ طبیعی است که پاسخ این سوال باید به گستردگی تغییراتی باشد که انجام شده است؛ اما بررسی شرایط سیاسی، اجتماعی در این مقال ممکن نیست و در نوشته‌های دیگر انجام گرفته است اما بررسی اوضاع دینی و فرهنگی بصورت گذرا در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است.

نکته دیگر وضاحت درباره اصطلاح «قبل مغول» است. قاعدتا یکی دو دهه می‌تواند قبل از مغول باشد، اما بررسی جامع و بی‌نقص‌تر می‌طلبد که «معاصرت همه‌جانبه» باشد ازاین‌رو یک دوره زمانی باید مورد توجه قرار گیرد که مشابهت حداکثری در آن بوده و امکان تفکیک آن وجود نداشته باشد. با توجه به نکات یادشده، ناچاریم هفت دهه قبل از مغول را مدنظر قرار می‌دهیم. ازآن‌رو که این دوره به لحاظ سیاسی عصر غوریان بوده و یک دوره مستقل به شمار می‌رود. طبیعی است به دلیل اینکه عصر مغول بعنوان متغیر مستقل و محور است، هرچه به عصر مغولان نزدیک‌تر می‌شویم، تمرکز بیشتر خواهیم داشت. نخست، بخش دینی و سپس بخش فرهنگی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اوضاع دینی

بررسی اوضاع دینی به دلیل گستردگی موضوع، نیازمند کار جدی است. به دلیل بررسی مستوفای این مسأله، به لحاظ زمانی، دوره تاریخی بیشتر را باید به آن اختصاص داد تا اوج و افول آن بهتر فهم گردد. اما در این سیاهه هدف، بررسی این موضوع در دوره خاص و محدود است. به دلیل محدودیت، فقط طیف‌های مذهبی به صورت گذرا مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌گیرند.

۱.گروه‌های دینی

۱-۱.شیعیان

تشیع در افغانستان از ویژگی‌های خاصی برخوردار است، این حوزه جغرافیایی به دلیل دوری از مراکز خلافت، محل بود و باش و تمرکز نیروهای عدالت‌خواه بنی‌هاشم بوده است. ازاین‌رو وجود گرایش محبت به بنی‌هاشم در میان سنی‌های افغانستان - اعم از طریقت‌گرایان و شریعت‌گرایان - نیز بسیار ریشه‌دار و گسترده است، با این وجود، تجربه هجوم‌های خانمان‌براندازی مانند تهاجم مغولان، تیموریان، سپس کشاکش بابریان، شیبانیان و صفویان باعث شده تقریبا اکثریت قاطع منابع محلی از بین برود و مبدأ زمانی این گرایش دینی در ابهام نسبی گرفتار باشد. بخصوص که در سده‌های اخیر، کشتار و تخریب سنگینی بر شیعیان رفته و تمامی داشته‌های آنان محو شده است و گوشه‌گیری طولانی شیعیان در کوهستانهای مرکزی، و محرومیت از تمامی امتیازات فرهنگی، اداری، سیاسی و اجتماعی، بر این ابهام افزوده است.

ادعای غیر علمی پیوند شیعیان با مغول توسط غرض‌ورزان، سپس تدوین کتابهای چندی در همین راستا توسط رجال چندی از خود هزاره‌ها، شیعیان را کاملا از تاریخ افغانستان بریده است. ازاین‌رو اما تلاش‌های تازه و علمی برای ایجاد پیوند آنان با تاریخ شان ضروری است.

تشیع در افغانستان با تاریخ اسلام در این کشور پیوند دارد، ورود اعراب مسلمان در واپسین سال‌های خلافت حضرت عثمان بن عفان (۲۹هـ به بعد) در افغانستان بوده است و در سال ۳۳هـ کاملا فتح شده است. اما از سال ۳۵ هجری با ورود جعده بن هبیره مخزومی به عنوان والی حضرت علی بن ابی‌طالب در خراسان - که خواهر زاده و داماد آن‌حضرت نیز بود - پیوند گسترده بین مردم خراسان با اهل بیت برقرار شده است. گزارش‌های تاریخی حکایت از سفر رجال مرو و افغانستان به کوفه نزد حضرت علی بن‌ابی‌طالب دارد (طبری، تاریخ طبری،

۱۳۸۷ق: ٤ / ٥٥٧-٥٥٨؛ جوزجانی، طبقات ناصری، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۱۹-۳۲۰؛ اسفزاری، روضات الجنات، ۱۳۳۸: ۱ / ۳۹۳).

با گذشت زمان و در عصر بنی امیه، گرایش به اهلبیت در این حوزه جغرافیایی شدیدتر شد چنانکه حضور رجال علمی این حوزه نزد امامان معصوم(ع) پس از حادثه عاشورا خیلی روشن تر است؛ ابوخالد کابلی (اکبر) (برقی، رجال، ۱۳۴۲: ۸-۹؛ کشی، اختیار معرفهٔ الرجال، ۱۴۰۹: ص ٢٦؛ ابن داوود، رجال ابن داوود، ۲۸۱.) و ابوالقاسم ضحاک بن مزاحم (طوسی، رجال طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱٦.) از یاران امام سجاد(ع) و از یاران امام باقر و امام صادق(ع) صامت بیاع هروی (طوسی، همان ص ۱۳۸.)، ابوخالد کابلی (اصغر) (طوسی، همان، ١٤٨.)، عمر بن هارون بلخی (طوسی، همان ص ٢٥٦)، ابراهیم بن میمون بیاع هروی (طوسی، همان ص ١٦٨.)، حسن بیاع هروی (همان، ١٦٧.)، عایذ بن نباته بیاع هروی، (طوسی، ٢٦٢.) حبیب سجستانی (کشی، ۲ / ٦٣٧.)، سیف بیاع هروی (طوسی، همان، ۲۲۲.) و سلم بن سالم بلخی (طوسی، ص ٢٥٤). و از یاران موسی بن جعفر(ع) زیاد بن سلیمان بلخی (طوسی، همان: ۳۳۷.) و سعد بن سعید بلخی و از یاران امام علی بن‌موسی الرضا(ع) خواجه اباصلت هروی (کشی، همان ص٦١٦.) ۱۳۸۷ و محمد بن خالد بلخی (طوسی، ۳۷۳.) و از یاران امام محمد تقی (ع) احمد بن حماد مروزی (طوسی، ص ۳۷۳.) و احکم بن بشار مروزی (طوسی، همان، ٣٧٤.) و از یاران امام علی النقی (ع) محمد بن اسماعیل بلخی (طوسی، همان، ۳۹۲.) و از یاران امام حسن عسکری حسین بن اشکیب مروزی (طوسی، ۳۹۸.) و از یاران صاحب الزمان (عج) حسین بن روح نوبختی، از جمله رجال این دیار اند.

گرایش به اهل بیت(ع) در اواخر عصر امویان در تمام خراسان و سیستان فراگیر بوده است. بنی عباس با استفاده از همین گرایش بنی‌امیه را کنار زدند. اما خراسانیان پس از استقرار عباسیان، تفاوتی بین آنان و امویان ندیدند. ازاین‌رو قیام‌های زیادی در عصر اول عباسی رخ داد که برخی از قیام‌ها ملی و بقیه مذهبی بوده است. به مرور، گرایش شیعی و سنی از هم جدا شده اما سنی‌های خراسان هم به اهل‌بیت علاقه‌مند هستند چنانکه پیوند تمامی سلسله‌های صوفی خراسانی به اهل‌بیت، حاکی از همین نکته است.

پراکندگی جغرافیایی تشیع در افغانستان همواره دچار نوسانات بوده است؛ حوزه‌های مرکزی و جنوبی و برخی مناطق دیگر، به صورت مستمر گرایش شیعی داشته‌اند. و مناطق دیگر- مانند شمال، غرب و جنوب - با توجه به حاصل‌خیزی و شرایط مناسب اقلیمی، همه گرایش‌های

مذهبی را پذیرفته است بخصوص که جو غالب و فضای عمومی جهان اسلام بر تقویت گرایش‌های دیگر بوده است با این حال، شیعیان در هرجا حضور داشته‌اند.

تنها چالشی که نسبت به مناطق مرکزی و جنوبی وجود دارد ادعای منابع عصر غزنویان است که در توجیه حملات محمود غزنوی به غور و غرجستان (هزارجات امروزی) مدعی کفر آنها شده اند. این مسأله نیازمند بحث مفصل تراست که در جای دیگر به آن پرداخته ایم. (محمدی، غزنی بستر تمدن شرق اسلامی، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۲۹-۱۶۳.) عجالتا باید گفت؛ کفر در این منابع، بمعنی سیاسی است زیرا حاکمان دیگر مسلمانِ مخالف محمود نیز به کفر متهم شده اند.[1] علاوه براین، نام‌های اسلامی و شیعی سران غور در ایام هجوم محمود، نبود گزارش مبنی بر کافر بودن مردمان این محدوده پیش از غزنویان، بطلان ادعای غزنویان را روشن می‌سازد. بلکه منابع محلی، مدعی اسلام همه مردم غور است. (مؤلف نامعلوم، حدود العالم، ۱۴۲۳: ۱۲۳.) از این گذشته، منابع دیگر مدعی تشیع آنان حتی در عصر امیر المؤمنین (ع) هستند. (حموی، معجم البلدان، ۳ / ۱۹۱؛ جوزجانی، همان، ۱ / ۳۱۹-۳۲۰؛ اسفزاری، همان، ۱ / ۲۵۸-۲۵۹؛ میرخواند، روضۀ الصفا، ۱۳۸۳: ٦/ ۲۹۱۹.) بنابراین، با تکیه بر غالب منابع، محبت عمومی به اهل‌بیت را در خراسان آن زمان و افغانستان این زمان، در عصر خلفای راشدین می‌پذیریم. از این گذشته هجوم‌های مکرر غوریان به غزنی و مناطق دیگر در ٦٤٣-٦٤٤ و ٦٤٨هـ ق. نشان از توان بالای نظامی مناطق هزارجات دارد (نظامی عروضی، پنج مقاله، ۱۳۸۸: ۵.) و این، حاکی از وجود جمعیت فراوان در کوهستانهای غور (هزارجات) است. طبیعی است بحث ورود مغول و استقرار آنها در آنجا و تحمیل مذهب تشیع را به سادگی نمی‌توان پذیرفت بخصوص که مدعی شویم، ده هزار مغول، همه چیز این محدوده جغرافیایی را تغییر داده است.

۲-۱. اسماعلیه

اسماعلیه گروه دینی هستند که منسوب به اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق(ع) هستند. گرچه به دلیل ویژگی خاص شان، بیشتر تعریف گروه اجتماعی برآنان صادق است تا دینی. در دوران مورد مطالعه، اسماعلیه بیشتر در مناطق غربی مانند قهستان، ترشیز و غیره ساکن بوده اند. روابط آنان با اطراف، بسیار سرد و بدبینانه بوده است. به همین دلیل مدام دیگران علیه آنان می‌تاختند یا آنان به مناطق اطراف دستبرد می‌زدند، روابط خونین ممتد، اسماعلیه را به یک چالش سیاسی - اجتماعی مبدل ساخته بود چنانکه در ۱۱٥٤/٥٤۹ م. بدنبال اسارت سنجر سلجوقی، آنان نیز

مانند غُزان به خراسان تاختند اما از سوی دوتن از فرماندهان محلی عصر سنجر «فرخ شاه بن محمود کاشانی» و امیر «محمد بن انر» به شدت سرکوب شدند (ابن اثیر، الکامل، ۱۳۸۵ق: ۱۱/ ۱۹۹).

این برخورد، در فاصله دستگیری و مرگ سنجر تا استقرار کامل غوریان (۵۴۸ ـ ۵۶۹ هجری) زیاد است چنانکه در۱۱۵۶/۵۵۲م. علیه کاروان حجاج خراسان تاختند و تمامی آنان را کشتند. بگفته ابن اثیر، این حادثه آنقدر سهمگین بود که هیچ شهری نبود مگر اینکه عزادار شدند. (همان، ۲۲۵) سپس در ۱۱۵۸/۵۵۳ اسماعلیه علیه جماعتی از ترکمانان تاختند. و هر چه داشتند، به غنیمت بردند و هرچه قابل حمل نبود، آتش زدند. ترکمانان نیز در بازگشت، همه مهاجمان اسماعلیه را که حدود هفتصد نفر بودند، کشتند. (همان، ۲۳۸) این برخورد بین آنان در ۱۱۶۰/۵۵۶م. نیز تکرار شد (همان ص ۲۸۰) در ۱۱۵۸/۵۵٤م. دوباره بین امیر محمد بن انر که ذکرش رفت، و اسماعلیه، درگیری پیش آمد که نیروهای انر شکسته و اسیر شدند. (همان، ۲۵۳). اما انر، در ۱۱۶۰/۵۵۶م. علیه آنان تاخت و از آنان انتقام گرفت. (همان، ص ۳۱۳).

روابط ملوک سیستان و اسماعلیه نیز همواره تیره بوده است چنانکه در۵۹۰هـ‌ق اسماعلیه دوبار (رجبو جمادی الآخر) به سیستان هجوم بردند. بگونه‌ای که تاج‌الدین حرب پادشاه سیستان باکمک نیروهای غوریان و خراسان توانست بار دوم اسماعلیه را شکست دهد (مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان،۳۹۲.). اسماعلیان مدام باید به دولت‌های اطراف خراج می‌دادند و گرنه با سرکوب شدید مواجه می‌شدند. چنانکه در ۱۲۰۱/۵۹۷م. ازسوی شهاب‌الدین غوری (جوینی، ج۲ص ٤۹؛ میر خواند، ج۷ / ۳۳۱۷.). و در سال ۱۲۰٤/٦۰۰از سوی علاءالدین غوری مورد تاخت و تاز قرارگرفتند (جوزجانی، همان، ۱ / ۳۷۱. ابن اثیر، همان، ۱۲ / ۱۸۹.). علاوه براین، دونبرد سنگین دیگر یمین‌الدین بهرامشاه (٦۱۰-٦۱۸/۱۲۱۵-۱۲۲۲) پادشاه سیستان با اسماعلیه داشته است که بگفته عوفی در یکی از نبردها یکصد هزار اسماعیلی کشته شدند (عوفی، لبات الالباب، ۱۳۸۹: ۱/ ۵۹؛ جوزجانی، همان، /ص۲۸۲.)[۲]

درگیری با اسماعلیه در ایامی که قدرت برتر سیاسی وجود نداشته، بیشتر بوده است اما در دورانی که قدرت برتری مانند سنجر و غوریان وجود داشته، درگیری‌ها کمتر بوده است. به نظر می‌رسد اوضاع عمومی اسماعیلیان در دوران قبل هجوم مغول، بهتر از زمان های دیگر نبوده زیرا ناچار بودند خراج سنگینی را بپذیرند. نکته مهم اینکه در دوران مورد نظر (مرگ سنجر تا هجوم مغولان) برخورد بین اسماعلیه و دیگران زیاد است. و این، نشان از بهم ریختگی اوضاع عمومی

در این دوران است. اما آیا این برخورد بخاطر اعلام قیامت توسط اسماعلیان نیست؟ به نظر می‌رسد چنین نیست زیرا در ۱۲۱۱/٦۰۷م. که جلال‌الدین خود را به مسلمانان پیوند زد و به جلال‌الدین نومسلمان معروف شد، (جوینی، ج۲ ص۲٤۳؛ ابن اثیر، ۱۲/ ۲۹۸.) بازهم این برخوردها ادامه داشته است.

اسماعلیان در این دوران موفقیت تبلیغی چندانی نداشته زیرا مناطق همجوار مانند سیستان، هرات و غیره مدام با آنان در ضدیت بوده است. و شرایط اجتماعی هرگز اجازه حضور داعیان را نمی‌داده. فقط در ایام سلطان علاءالدین جهانسوز (٥٤٤- ٥٥٦/١١٥٤-١١٦٦) اجازه یافتند در غور فعالیت کنند. اما با مرگ جهانسوز، و روی کار آمدن جانشینش سیف‌الدین محمد (٥٥٦-٥٥٨/١١٦٦-١١٦٨) ورق برگشت و اسماعلیان در غور به سختی سرکوب شدند (جوزجانی، همان، ۱ / ۳٤۹-۳٥۰).

۲-۳. کرامیه

کرامیه، پیروان محمد بن کرام متوفای ۸٦۹/۲٥٥م. هستند. محمد بن کرام اصالتا از زرنج سیستان (سمعانی، الانساب، ٦ ص۱۹۰)[۳] و از خانواده اصالتا عرب بود پس از اندی به دلیلی که روشن نیست ابراهیم بن حصین، امیر سیستان او را به بدی اخراج کرد[٤] وی ازآن پس به غرجستان آمد. بخاطر عبادت زیادش، اهالی شورمین و افشین بدو روی آوردند. سپس در ایام محمد بن طاهر (۲٤۸-۲٥۹/۸٦۲-۸۷٤) به نیشابور آمد. آنجا نیز کسانی بدو پیوستند. وی ۸ سال در نیشابور در زندان آل طاهر ماند (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۳۸۲ق: ۱۹ /۳۱٤؛ سمعانی، الانساب، ۱۱ / ٦۱) پس از آزادی (۸٦٥/۲٥۱) به فلسطین رفت و در ۸٦۹/۲٥٥م. در بیت المقدس در گذشت (شهرستانی، الملل و النحل ، ۱۴۰۴: ۱۰۸؛ اسفراینی، التبصیر فی‌الدین، ۱۴۰۳ ق: ص ۱۱۱؛ فخررازی، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، ۱۴۰۲: ٦۷؛ مغراوی، مواقف السلف فی العقیده و المنهج و التربیه، بی‌تا: ۸ ص ۲۷۲.). یکی از عوامل موفقیت او در جلب پیرو، کثرت عبادت او است.[٥] شاید از نخستین اثار او کتاب «عذاب القبر» باشد (سمعانی، الانساب ۱۱/ ٦۱). که در ایامش گسترده منتشر شد، کتاب السر اثر دیگر اوست. هردو أثر وی امروزه در دست نیست. اعتقادات زیادی به ابن کرام نسبت داده اند که به نظر می‌رسد بسیاری از آنها اتهام صرف باشد. باسورث معتقد است این فرقه را باید همتای فرق دیگر فکری یا عملی برخواسته از جامعه عرب دانست، بعلاوه، کرامیان به دلیل توجه به قشر پایین جامعه که فشار اعراب و زمین داران

محلی آنان را خرد می‌کرد، مورد توجه مردم قرار گرفت. از سوی سوم، در جامعه خراسانی روحیه استقلال و تمرد از اعراب وجود داشت (باسورث، ظهور کرامیه، ۱۳۶۷: / ۱۲۹). گرچه در دلیل سوم باسورث می‌توان تردید کرد ولی درافتادن او با متمولان عصر آل طاهر و نیز اینکه ظهور او در قالب هیچ یک از گرایش‌های فقهی، فکری و حتی صوفیه عصرش نبود، طبعا معارضانش را زیاد می‌کرد این دشمنی را می‌توان در محاکمه او در سیستان بخوبی فهمید، زیرا اتهاماتی به اوزده اند که از یک فرد بی‌سواد عادی نیز سر نمی‌زند. (ذهبی، تاریخ الاسلام، همان، ۱۹ /۳۱۲-۳۱۳.) بعلاوه، اتهامات رجال مخالف او مانند فخررازی که مقبولیت زیادی یافته اند، مورد استناد بعدی‌ها قرار گرفته است.

ابن‌کرام بیشتر، یک زاهد مردم‌گرا بوده است اما اینکه اشاره کرده‌اند، عامل موفقیت او فقط در عبادت زیادش بوده است (باسورث، همان، ص ۱۲۹) درست نیست! مقبولیت او عوامل زیادی دارد؛ وی در عمل مردی کاملا زاهد پیشه بوده که سازگار زندگی مردم عادی و مادون جامعه بود، بعلاوه، وی ایمان را بسیار آسان تعریف می‌کرد[٦] که با زندگی ساده روستائیان سازگاری داشت و این موجب اتهامات دیگری شده است تاجایی که گفته‌اند: وی ایمان را بالفظ تنها کافی می‌داند و لو اگر اظهار کفر کند! اتهامی که بانحوه زندگی زاهدانه ابن کرام سازگاری ندارد. بنابراین، دیدگاه‌هایی امروزه وجود دارد که وی را از بسیاری اتهامات مبرا می‌سازد. (حسینی، کرامیه و تصوف، ۱۳۹۰).

توسعه قلمرو کرامیان از خراسان تا دریای مدیترانه (سبکی، طبقات الشافعیه، همان، ۳۰٤). بیشتر مرهون تلاش‌های خود ابن کرام است. البته رجال بعدی وابسته به ابن کرام نیز روش زاهدانه او را در پیش گرفتند و باعث موفقیت این فرقه شدند یکی از این رجال اسحق بن محمشاد (۹۹۳/۳۸۳) نیشابوری بود که در اوایل عصر غزنویان با خطبه‌های پرحرارتش ۵۰۰۰ تن از مجوسیان و اهل کتاب را مسلمان کرده بود (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۷ /۶۰). فرزند او ابوبکر محمد بن اسحاق نیز از رجال برجسته این طایفه در عصر محمود غزنوی است (ر.ک: یمینی، ترجمه جرفاذقانی، ۳۹۲) که با او کرامیه اوج گرفت و در سایه سیاست، رو به افول رفت. در قرن چهارم و پنجم کرامیه در افغانستان پیروان زیادی داشته است چنانکه ابوالفتح بستی را نیز در مدح این طایفه شعری است (سبکی، ۱۴۱۳ق: ۲ / ۳۰۵).

نفوذ دوام‌دار او در کوهستانهای اطراف جیحون و غرجستان و نواحی بلخ و ختل و غیره بوده است. این گرایش در دو منطقه غرجستان (افشین و شورمین) که مردمش کشاورز، فقیر و ساده دل

بودند (مؤلف نامعلوم، حدودالعالم، ص ۱۱۷). ظاهرا تا هجوم مغول، طرفداران و مدرسه‌ی خودش را داشته است (جوزجانی، همان، ۱ / ۳٦۲).

بنا بر گزارش جوزجانی سلطان غیاث‌الدین از ابتدا مذهب کرامی داشت. اما در اثر خوابی – که احتمالا خواب سیاسی بود – با قاضی و حیدالدین مروورودی، مذهب شافعیه را پذیرفت(جوزجانی، همان). الکامل آن را در ۱۲۰۱/۵۹۵م. دانسته است (ابن اثیر، همان، ۱۵٤/۱۲). احتمالا شافعیان در هرات اکثریت را داشته است. و غیاث‌الدین خواسته خود را به شرایط آنجا وفق دهد. چنانکه برادرش شهاب‌الدین در غزنی مذهب حنفیه را پذیرفت زیرا اکثریت آنجا حنفی بودند. تغییر مذهب توسط غیاث‌الدین، بر علی بن هیصم که مدرس مدرسه افشین - درغرجستان – بوده است، سنگین تمام شد. بنا براین، قطعه شعری به غیاث‌الدین فرستاده و در آن، سلطان غیاث‌الدین را نکوهش کرد. غیاث‌الدین از این کار او برآشفت. ابن هیصم به ناچار غرجستان را ترک و به نیشابور رفت. پس ازیکسال، شعری دیگر فرستاد و غیاث‌الدین وی را دوباره به غرجستان خواست (جوزجانی ۱ /۳٦۲-۳٦٤؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۲ / ۱۵٤).

احتمالا، کرامیان تنها در افشین یا افشنه غرجستان مدرسه‌ای از قدیم داشته ولی حضور آنان در مناطق دیگر غور به اثبات نرسیده است. انتساب غیاث‌الدین غوری به مذهب کرامیه می‌تواند ناشی از عدم تعصب او باشد زیرا در شرایطی که تعصب مذهبی در اوج بوده است، رفتار دور از تعصب غیاث‌الدین و سلاطین غوری به کرامیه می‌توانست شبهه کرامی بودن او را ایجاد کند. اینکه غیاث‌الدین پس از انتخاب مذهب شافعی، بازهم به کرامیان اجازه داد به افشین برگردند، دلیل برتسامح مذهبی اوست (جوزجانی، همان، ص۳٦۲). غیاث‌الدین هیچ مذهبی را علیه مذهبی دیگر یاری نکرد و معتقد بود، تعصب در مذهب برای شاهان قبیح است. (ابن اثیر، همان، ۱۲/ ۱۸۲)[۷]

۲-۴. حنبلیان، شافعیه، حنفیه

مذهب حنبلی در افغانستان نیز حضور داشته است. مخصوصا در قرن پنجم، خواجه عبدالله طاقی و شاگردش خواجه عبدالله انصاری از بزرگان عصر خود در هرات‌اند. ورود و خروج حنبلیان در خراسان نیازمند کار جدی و جداگانه است. گرچند در قرن ششم به اندازه شافعیان و پیروان امام ابوحنیفه حضور پر رنگ ندارند.

پیروان امام شافعی در قرن ششم یکی از مذاهب قدرتمند در خراسان اند. این مذهب با

مذهب حنفیه تقریبا دوشادوش هم‌اند. گرچه سلجوقیان و خوارزمشاهیان حنفی بودند. اما این باعث نمی‌شد شافعیه روبه ضعف رود زیرا علمای هردو تیره از سوی سلاطین مورد احترام بودند. و برعکس، علمای هردو طایفه درمواردی مشکل سلاطین را حل می‌کردند. چنانکه در سال ۱۲۰۵/۶۰۰م. درحمله سلطان شهاب‌الدین به سمت خوارزم، «خیوقی» عالم بزرگ شافعی با صدور فتاوا، مردم را علیه شهاب‌الدین غوری و به نفع سلطان محمد خوارزمشاه برانگیخت (جوینی، تاریخ جهانگشا، ۱۳۸۵: ۲/ ۵۵).

نیشابور، مرو، هرات از هردو مذهب پیروانی داشته‌اند. اما از اینکه سلطان غیاث‌الدین در هرات مدرسه‌ای برای فخررازی بنا کرد (ابن اثیر، الکامل، ۱۲ /۱۵۱). و همواره در دربار او قاضی و حیدالدین مرو رودی شافعی، تذکیر می‌گفت (جوزجانی، همان، ج۲ ص ۳۶۲.). و نیز، در آشوب بین کرامیه و فخررازی در فیروز کوه، سلطان غیاث‌الدین به فخررازی دستور داد به هرات برگردد (بن اثیرج۱۲ ص ۱۵۲). نشان می‌دهد در هرات، اکثریت قابل توجه با شافعیان بوده یا دستکم، حضور جدی داشته است. اما در شهر غزنی بصورت سنتی اکثریت با حنفیان بوده است. چنانکه اشاره شد، شهاب‌الدین پس از استقرار در غزنی به همین دلیل مذهب حنفی را برگزید. اتسز حسین بن علاءالدین که مدتی در غزنی نزد شهاب‌الدین بود، قانون مسعودی در فقه حنفی را حفظ کرده بود (جوزجانی ۱ / ۳۸۱).

شافعیه در خراسان نقش بسیار پر رنگ و ارزشمند دارند؛ جوین شاید از مراکز بسیار مهم شافعیان است که امام الحرمین جوینی از مشاهیر و بزرگان این مذهب به شمار می‌رود. در قرن ششم صدرالدین جوینی و خاندان او نقش ارزنده علمی داشته اند و گفته می‌شود مسلمان شدن ایلخانان نیز تحت تأثیر این خاندان بوده است. بعلاوه، تألیف فرائدالسمطین از صدرالدین ابراهیم جوینی شافعی، اثر بی‌بدیل در تقریب مذاهب بوده و گرایش عمومی سنی خراسانی به اهلبیت را نشان می‌دهد. شافعیان جوین و احتمالا جاهای دیگر با هجوم مغول به سمت غرب ایران امروزی، شام و مصر مهاجر شدند و بعد از مغولان، مذهب شافعیه از کشور رخت بربست.

۲- ۶. خوارج، مجوسیان و یهود

سیستان از دیرباز به گروه‌های خودسر خوارج شهرت داشته است. اما خوارج از عصر صفاریان (۸۶۱/۲۴۷ به بعد) روبه ضعف رفتند. در اواخر عصر بنو نصر و مقارن هجوم چنگیز که ملوک نیمروز رو به ضعف رفتند، امکان ابراز وجود یافته و در عزل و نصب برخی از

شاهزادگان و تحریک آنان علیه همدیگر نقش داشته اند (جوزجانی، همان، ص۲۸٤). این نکته نشان می‌دهد که آنان حتی در دوران مورد مطالعه نیزحضور داشته‌اند. جوزجانی که خود در این دوران چند بار از سوی رکن‌الدین غوری حاکم خیسار به سیستان رفته است، از وجود خوارج حتی پس از حمله اول مغول (۱۲۲۳/٦۱۹) خبر می‌دهد (جوزجانی، همان)

مجوسیان گرچه در قسمت غربی سیستان (یزد) حضور پررنگ داشته حتی در دوران پس از صفویه نیز داروغگی مجوسیان منصب مهمی بوده است.[۸] در مورد سیستان در حوادث ۱۲٦۳/٦٥۹به بعد در دوران هلاکو، سیستانی مؤلف احیاء الملوک، از مجوسیان خبر داده که سمت و جایگاه اجتماعی دهقانی داشته اند (سیستانی، احیاء الملوک، ۱۳۸۳: / ۸۱).

اما حضور یهود، بصورت یک مجموعه یا یک اقلیت در این دوران روشن نیست. طیفی که کارهای اقتصادی می‌کرده اند، بوده است چنانکه نظامی در خاطراتش از مجلس ملک الجبال (احتمالا قطب‌الدین حسین غوری پدر علاءالدین جهانسوز) می‌گوید که من شعری در مجلس او سرودم. پادشاه نیز کان (معدن) سرب «ورساد» را از عید فطر تا عید گوسفند کشان (قربان) بمن داد. و من اسحاق یهودی را بعنوان عامل فرستادم. در مدت هفتاد روز دوازده هزار مَن سُرب، خُمس بمن رسید (نظامی عروضی، همان، ۸۹). این نکته نشان از حضور برخی اقلیت‌ها دارد که تأثیرگذاری پنهان در جامعه داشته اند.

۲ -۷. نگاهی به نقش گروه‌های دینی

همانطور که اشارت رفت، دین در جوامع، باگذر زمان به یکی از پدیده‌های اجتماعی تبدیل می‌شود و مانند هر پدیده اجتماعی دیگر فایده و ضررهای خود را دارد. خراسان در قرون سوم به بعد به دلیل رهایی علم و تمدن از بندهای سیاسی و منافع جریان‌ها، اوج قابل ملاحظه‌ای را تجربه کرد. با شکل‌گیری مذاهب فقهی، بی‌رنگی و سادگی دین کم‌کم به پدیده‌ی چالش‌زا تبدیل شد. یکی از علل اصلی ناآرامی‌های خراسان در دهه‌های نزدیک به حمله مغول، نزاع و درگیری‌های مذهبی بود. این درگیری‌ها گاهی منجر به کشتارهای سهمگین و خرابی کل یک شهر می‌شد. چنانکه در سال ۱۱٥۹/٥٥۳م. مؤید بن الحسین موفقی، ریاست شافعیان نیشابور را داشت. و ذخرالدین زید بن الحسن حسینی رئیس علویان بود. بخاطر یک قتل اشتباهی، دفعه اول علویان بخشی از شهر و مغازه‌هارا سوزاندند و بسیاری را به قتل رساندند.

رئیس شافعیه نیز با جمع آوری شافعیان از طوس و جاهای دیگر وارد شهر شد. بخشی از شهر که سالم مانده بود را آتش زده و بسیاری را کشتند (ابن اثیر، الکامل، ۱۱/ ۲۳٤). مشابه همین رفتارها درسال ۱۱٦۰/٥٥٤م. در استراباد اتفاق افتاد. سال ۱۱٦۱/٥٥٦م. در اثر همین درگیری‌ها در نیشابور ۸ مدرسه حنفی، ۷ مدرسه شافعی و مساجد زیاد و ۵ کتابخانه نابود شد. و ۷ کتابخانه دیگر غارت شد سپس این کتاب‌های نفیس به قیمت ناچیز به فروش رفت (ابن اثیر،همان، ۲۷۱). مرو نیز تجربیات مشابه را داشت (ابن اثیرهمان، ۱۲/ ۱۵۸).

درسال ۱۱۹۹/٥۹٥م. فیروز کوه دچار یک فتنه عظیمی‌شد. زیرا فخر رازی از نزد بهاءالدین سام بامیانی نزد غیاث‌الدین غوری در فیروز کوه آمد. وی به دلیل تبحرش، جای چندانی برای دیگران نمی‌گذاشت. کرامیه و بقیه علمای کرام درجلسه مناظره‌ای می‌خواستند. وی را دارای عقاید باطل اعلام کنند. اما در جلسه ممکن نشد. ناچار، و اعظان برمنابر شروع به جوسازی علیه فخر رازی کردند و هیاهوی مظلومیت دین سر دادند که دین از بین رفت! رازی با هفوات ارسطو و ابن سینا دین رانابود کرد! چنان بلوای ساخته شد که غیاث‌الدین ناچار شد فخر رازی رابه هرات برگرداند (ابن اثیر، همان، ۱۲/ ۱۵۱). گاهی فقهایی از یک مذهب بودند اما علیه همدیگر حسادت داشتند. این حسادت‌ها پیامدهای اجتماعی داشت و هرکدام طرفداران خود را داشتند.

با و جودی‌که ملوک به علما احترام می‌گذاشتند اما علما در جلسات بزرگ، همدیگر را خرد می‌کردند. برخورد برخی از علمای سیستان با جد جوزجانی در جلسه رسمی و پاسخ‌های رکیک به همدیگر که باعث خنده شدید ملک شمس‌الدین شد (جوزجانی، همان، ص ۲۷۷)، از این نمونه است. درگیری‌های خونین بین اسماعلیه و دیگران که تاحد زیادی از انسانیت بدور بود، از میراث این زمان مذاهب است زیرا هجوم از هر طرف که می‌شد، مانند کفار با طرف مقابل برخورد می‌شد. و از همدیگر برده و اسیر می‌گرفتند و غنیمت می‌گرفتند گاهی اگر به صلح هم منجر می‌شد. هزینه‌های سنگینی بر طرف شکست خورداه - که غالبا اسماعلیه بود - می‌گذاشتند که مردم باید آنرا می‌پرداختند.

درگیری‌های مذهبی علاوه بر شکستن ثبات جامعه، اثرات منفی فرهنگی و علمی نیز داشت. زیرا مراکز علم خلاصه شده بود به نظامیه‌ها و مدارسی که اختصاص به هر مذهب فقهی داشت. در این مدارس فقط نیازهای فقهی خود مذاهب مورد تدریس واقع می‌شد. نقل‌گرایی گسترش یافت و عقل روبه تعطیل رفت. در مجموع، در دهه‌های منتهی به هجوم مغول، تقریبا آثار فلسفی نداریم بجز روش متفکرانه که در فخر رازی می‌بینیم، مباحث عقل‌گرایانه عملا از بین رفته است.

توجه بیش از حد به فقه، شعر و ادب را نیز به اضمحلال برد زیرا آثار بسیار اندکی از شاعران این دوره به ما رسیده است.

۲. اوضاع فرهنگی

اشاره

خراسان از ابتدای سده دوم قمری به موازات تجربه سیاسی، تغییرات فرهنگی را نیز پذیرفت. اموری چند در این نکته نقش داشت؛ نخست، سرمایه‌های انسانی قبل از اسلام مانند خاندان نوبختیان و برمکیان و غیره که با تکیه بر نفوذ و جایگاه اجتماعی در بدنه جامعه جدید و در قالب اسلامی، حامی و پشتیبان فرهنگی و علمی در بودند. دوم، گرایش خراسان به علویان شرایطی را فراهم می‌ساخت که از سلطه عرب‌ها رهایی یابند. توضیح اینکه در عصر سلطه اعراب مسلمان، خود عرب به عنوان یک اصل مطرح بود و حتی در تزاحم عرب و اسلام، عرب مقدم‌تر بود و این، خسارات زیادی را برای مناطق متمدن به بار می‌آورد. زیرا عرب، برابر با اسلام مطرح می‌شد و دستاوردهای جوامع به راحتی کنار زده می‌شد. امام خراسان همواره معترض، فرصتی فراهم می‌کرد تا از سنگینی بار عقب ماندگی اعراب رهایی یابد و اسلام را منهای عرب در نظر داشته باشد. و این، در رشد سیاسی و اجتماعی خراسان و حفظ حد اکثری دستاوردهای گذشته اش مؤثر بود. سوم، دوری خراسان از مراکز قدرت (شام - عراق) فرصتی مناسبی پیش می‌آورد تا بهتر نفس بکشد و به رشد فرهنگی و استقلال سیاسی دست یابد. نکته چهارم، پیشینه فرهنگی خراسان است که تأثیر زیادی بر رشد این ساحه بعد از اسلام داشت. پنجم، کنش اعراب عصر امویان بر عرب‌گرایی که خراسان را وادار به واکنش می‌کرد و بر حفظ دستاوردها مصمم‌تر می‌ساخت تا خود را برتر از اعراب بنمایانند. نکته ششم، اقتصاد نسبتا بهتر خراسان، و نکته هفتم، وجود زمینه فرهنگی برای تغییرپذیری و عدم استقرار کامل نظام سیاسی ضد فرهنگی و غیره از عوامل رشد فرهنگی و علمی خراسان است.

عامل مهم‌تر، شکل‌گیری حکومت‌های محلی چون طاهریان و صفاریان - که به لحاظ فرهنگی مقدمه دولت‌های بعدی اند - سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزمیان و البته دولت‌های کوچک‌تر محلی مانند شاهان سیستان و جوزجان و بامیان و غرجستان و غیره است که گرایش فرهنگی این ناحیه را به اوج رساند مخصوصا در عصر دو سلسله سامانیان و

غزنویان که امور فرهنگی و علمی به مثابه یک هدف سیاسی مورد اهتمام بود. اما این ناحیه در عصر سلجوقیان چندانکه باید، مورد توجه نبود و بطور طبیعی رونق سابق خود را نداشت. تنها در عصر سنجر(۴۹۰-۵۵۲/۱۱۰۰-۱۱۵۸)، سلطان خوش اقبال سلجوقی که شاعران و کاتبانی چند در دربار او و نیز بهرامشاه غزنوی (۵۱۱- ۵۴۵/۱۱۱۹-۱۱۵۲) درخشیدند که مرحله‌ای از تکامل ادب فارسی به شمار می‌رود.

از سال ۵۴۳/۱۱۴۹م. تا ۵۴۵/۱۱۶۱م. غوریان تاخت و تاز بی‌ملاحظه‌ای به غزنین داشتند و آنرا از آل محمود گرفتند و شهری که از سازه‌های آنان بود، را به نابودی کشاندند. تقریبا از این تاریخ به بعد، غزنی از غزنویان خالی گشت. و شاعران چندی که بوی غزنویان داشتند، به لاهور- آخرین پایتخت غزنویان - رفتند. و تقریبا می‌شود گفت؛ غزنی از این به بعد رونق علمی به پایه گذشته خود را باز نیافت.

اما دربار سنجر بهتر بود و رونق علمی و فرهنگی خراسان را - البته در سایه اقتدار سیاسی - تا حدی حفظ کرده بود. این رونق فرهنگی وابستگی کامل به اقتدار سیاسی داشت. با شکست سنجر در ۵۳۶/۱۱۴۱م. از ختاییان، چهره فرهنگی شهر نیز آسیب خود را نشان می‌داد. آخرین لرزه سنجر در ۵۴۸/۱۱۵۵م. از ترکان غز بود که خراسان علمی و فرهنگی را خاک‌نشین کرد.

بررسی اوج و افول علمی و فرهنگی خراسان پیش از این دوران از ساحه بحث ما خارج است. اما در دوران پس از سنجر تا هجوم مغول - به تبع تغییرات سیاسی و اجتماعی- سه دوره را طی کرده است:

دوره اول؛ عصر انحطاط

این دوره - همانطور که اشاره شد - از شکست سنجر شروع و تا اوج غوریان (حدود ۵۴۸ تا ۵۶۹/۱۱۵۴-۱۱۷۵) را شامل می‌شود. این دوره را بدان دلیل عصر انحطاط گفتیم نه رکود، که تمام شیرازه‌های فرهنگی بهم ریخت. زیرا ثبات نسبی مؤلفه‌های فرهنگی وابسته به ثبات سیاسی حاکمیت‌ها داشت؛ دربار غزنویان در ۵۴۳-۵۵۰/۱۱۴۹-۵۰م. توسط غوریان منهدم شد. بدون آنکه خود غوریان بتوانند جانشین فوری و کامل غزنویان گردند زیرا نوپا بودند و بیشتر به توسعه قلمرو توجه داشتند تا امور فرهنگی. از آنسو، در ۵۴۷/۱۱۵۲م. خود غوریان نیز از سنجر سلجوقی شکست سنگین خوردند. که حتی سلطه بر غور که محدوده بلامنازع حکومت شان بود را نیز از دست دادند. اما با وجود سنجر، خلاء فرهنگی زیادی احساس نمی‌شد. تا اینکه یکسال

بعد در ۱۱۵۳/۵٤۸م. سنجر که قدرت برتر منطقه و دنیای اسلام به شمار می‌رفت، دچار شکست سختی از ترکان غز شد.

از این پس تمام بلایای که ممکن بود، برخراسان نازل شد. غزان در قالب گروه‌های پراکنده، تمامی شهرها و نواحی منطقه را نابود کردند. نگاه مختصری به عملکرد غزان درحوزه فرهنگی که عمدتا در «الانساب» سمعانی و دیگر منابع منعکس شده است، انسان را به یاد حمله مغول می اندازد؛ کشتار گسترده علما و دانشمندان (ر.ک: سمعانی، الانساب ۱ / ۱۷۵، ۳۱٦، ۳۳٦، ۳٦۳، ۲ / ۲۳، ٤۰ ۳ /۳۹، ۹۸، ۱۱۳، ۱۲۹، ۵/ ۸٤، ٦ /۵۳، ۵٤، ۱۳۳، ۳۳۲، ۷ /۲٦۳، ۸ / ۱۵٤، ۲۲۹، ۱۰/ ٤۳٦، ٤٤٤؛ مستوفی، تاریخ گزیده /٤۵۰-٤۵۲؛ فصیحی خوافی، مجمل فصیحی ۲/ ۷۱۹؛ راوندی، راحهٔ الصدور، ۱۸۲.)، و صوفیان (حمد بن منور، اسرار التوحید، ۱۳۸۵: ۳، ٤، ۳۸۰)، تخریب مساجد (سمعانی همان ۵/ ۸٤، ۱۱/ ۱٤٦.) به دنبال آن هجوم عیاران و ولگردان برای تخریب و غارت، کشتار گسترده پیروان مذاهب از همدیگر (ابن اثیر، ۱۲ / ۱۵۸؛ سیستانی، احیاء الملوک، ۱۳۸۳: /۷۵.) و بلایای طبیعی مانند و با (راوندی، راحهٔ الصدور، ۱۳۶۴: ۱۸۲؛ محمد بن منور، همان، ۳، ٤)،[۹] قحطی و سیلابه ([۱۰]. ابن اثیر، همان، ۱۱ / ۱۳۷، ۲۲۸)[۱۰] و بطور طبیعی، تخریب و تضعیف اقتصادی، مجموعه‌ای از اموری‌اند که فرهنگ را از خراسان برچیدند. و در واقع، دیگر خراسان از این پس رنگ و بوی تمدنی گذشته خود را باز نیافت.

دوره دوم؛ عصر باز سازی نسبی

این دوره که عمدتا دوران اوج غوریان است که درحدود چهل سال حکومت دو برادر- غیاث‌الدین محمد (۵۵۸-۵۹۹/۱۱٦٤-۱۲۰۵) و شهاب‌الدین محمد (۵۹۹-٦۰۲/۱۲۰۵) است. دراین دوران که اقتدار سیاسی غوریان شامل خراسان و بخشی ازآسیای میانه و هند بود، در حوزه‌های مختلف فرهنگی و علمی آثاری تولید شد. که به آنها بعدا اشاره خواهد شد.

دوره سوم؛ عصر رکود

این دوران که بامرگ شهاب‌الدین محمد غوری از سال ۱۲۰٤/٦۰۲م. شروع می‌شود تا حمله مغول ادامه دارد. در این دوران گرچه تا حدود ۱۲۱٦/٦۱۲م. شهزادگان غوری بصورت پراکنده هرکدام برجایی سلطه داشتند، اما افراد ضعیفی بودند که تمام توان شان صرف مبارزه با همدیگر یا

عیاشی و خوش‌گذرانی می‌شد حاکمان سیستان نیز به دلیل اختلافات داخلی روبه ضعف رفتند و رونق و اعتباری نداشتند. از ۱۲۱۶/٦۱۲م. هجری که عملا تمام افغانستان امروزی تحت سلطه محمد خوارزمشاه قرارگرفت که در خوارزم استقرار داشت و خراسان به کلی رها شد. حاکمان محلی توسط خوارزمشاه به خوارزم برده شد و بعدها در ایام حمله مغول، توسط مادرش به آب انداخته شدند.

در هر صورت رمقی در حوزه‌های مختلف فرهنگی اگر هست، از این سرزمین کوچ کرد: داشته‌های غزنی غالبا به هند کشانده شدند، اهالی ذوق و قلم سیستان و نیز، بلخ و هرات و غیره یا به عراق رفتند یا به محمد خوارزمشاه پیوستند. و با محو غوریان در فیروزکوه و بامیان، و نیز ضعف شاهان سیستان، جایی برای ماندن در این ساحه را ندیدند.

تصوف پس از فراموشی خراسان، عمدتا وادار به کوچ شد چنانکه بهاء ولد- پدر مولوی- و علی لالا غزنوی به سمت غرب رفت و کسانی دیگری هم به شرق رفتند؛ از پیروان طریقه چشتیه،[11] معین‌الدین محمد بن حسن سجزی (۱۲۳۵/٦۳۳) غزنوی است که به هند رفت. جانشین او قطب‌الدین بختیار اوشی (۱۲۳٦/٦۳٤) و سپس فریدالدین گنج شکر (۵۷۳-۱۱۷۸/٦۵٦-۱۲۵۹)، محمد بن احمد دهلوی معروف به «نظام‌الدین اولیا»، همه از شیوخ منتقل شده به هنداند.اما از پیروان سهروردیه در هند، بهاءالدین اولیاء مولتانی (۵۷۸-۱۱۸۳/٦۵۷-۱۲۵۹)، اولین شیخ این صوفیان است. شیخ پس از او قاضی حمید ناگوری (متوفی اوائل قرن هفتم) و فرزندش صدرالدین هستند. امیر حسن دهلوی سجزی و امیر خسرو بلخی دهلوی از پیروان اوست. سهروردیه پس از شکل‌گیری ایلخانان به افغانستان راه یافت.

اوضاع ادبی، علمی و فرهنگی

با وجود اوج و افول که در حوزه فرهنگ ـ چنانکه که گفته آمد- پیش آمد، این دوره خالی از مظاهر فرهنگی نیست و خراسان تا حدی ضربه سهمگین عصر پس از سنجر را ترمیم کرد؛ که به اختصار و موردی، به کارهای انجام شده در این عصر اشاره می‌شود.

همواره ادب، شعر و هنرهای ذوقی بیش از سایر مؤلفه‌های فرهنگی مورد توجه بوده است. در این دوران نیز شعر و ادب، بیشتر خود را نشان داده است. نگاهی به فهرست نسبتا طولانی از شاعران این دوران که در لباب الالباب عوفی منعکس شده است، نشان می‌دهد این حوزه طرفداران خود را داشته که هم اقبال مردمی وجود داشته (عوفی، لباب الالباب، ۱۳۸۹: ۱ /

۲۷۳). و هم مراکز متعدد، باعث جذب شاعران می‌شده است که نظامی عروضی از آنجمله است. سوگمندانه آثار شعری این دوره بسیار کم بدست ما رسیده است؛ بسیاری از این شاعران را به لطف عوفی می شناسیم آن هم در حد یک لیست که گاهی از شاعری فقط یک رباعی بجا مانده است.[۱۲] این تعداد شعر نیز به لحاظ مایه به دوره‌های قبل نمی‌رسد. در علم عروض که وابسته شعر است، «قسطاس» اثر زمخشری (۱۱٤٤/٥۳۸) (ر.ک: سیوطی، بغیهٔ الوعاهٔ فی طبقات اللغویین و النحاهٔ، ۱۳۷۸: ۲ / ۲۸۰؛ زرکلی الاعلام، ۲۰۰۲: ۷ / ۱۷۸). و «نصاب الصبیان» اثر ابو نصر فراهی (نک: خواند میر، حبیب السیر، ۱۳۵۳: ۲ / ٦۲۸-٦۲۹؛ سیستانی، احیاء الملوک ص ۷۵؛ دکتر صفا، تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۷۸: ۳ / ۲۸٤؛ براون، تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۶۷: ۲ / ۱۷٦)[۱۳] از تألیفات این عصر است.

اما نثر در این دوره ظاهرا اصل بر سخت‌نویسی بوده است که «عتبهٔ الکتبه» اثر منتجب‌الدین بدیع که حاوی نامه‌های سلطان سنجر است، و «التوسل الی الترسل» اثربهاءالدین محمد بن مؤید بغدادی (متوفی قرن ٦) منشی سلطان تکش خوارزمی که چند نامه‌ای از آن برای سلطان غیاث‌الدین غوری نوشته شده نمونه‌ای ازنثرهای این عصر است که ادبی و به سبک سخت‌نویسی‌اند البته چهارمقاله نظامی عروضی که فوق العاده مورد توجه بوده است، نسبتا آسان‌تر ولی سخت‌نویسی در آن نیز مشاهده می‌شود. تاج المآثر حسن نظامی نیز از جمله این آثار است. البته وی سخت طرفدارعربی نویسی است. می‌شود گفت؛ سخت‌نویسی گویا در این عصر از اهمیت و یژه‌ای برخوردار بوده چنانکه عوفی از زین‌الدین سجزی بخاطر اینکه کلامش بسیار سخت بوده است، ستایش می‌کند.[۱٤]

گرایش به فقه، مخصوصا حدیث در این دوره به اوج خود رسیده است، تقریبا لیست کامل محدثان خراسان را می‌توان از الانساب سمعانی که در این عصر تدوین یافته، تهیه کرد.[۱۵] در فقه، ظاهرا تألیفات حنفیان مخصوصا در بخارا و اندکی در غزنی بیشتر است. فتاوی نویسی از ویژگی‌های حنفیان در این دوره است. نگاهی به آثار حنفیان این دوره که غالبا در نسف و سمرقند و یا توسط علمای بخاری تألیف شده‌اند نشان می‌دهد گرایش به فقه در حنفیان بیشتر از مسائل دیگر بوده است[۱٦]. رشد و عظ و تذکیر در این دوران گویای این و اقعیت است که نقل‌گرایی در میان مردم به یک فرهنگ تبدیل شده بود و تعقل، جای چندانی نداشته است.

امام عمر، خطیب خوارزمی، و اعظ و مفتی مشهور بلخ (فت۱۱٦۵/۵۵۹) (ابن اثیر، همان، ۱۱/ ۳۸٤.) علی بن الحسین غزنوی (فت۵۵۱/ ۱۱۵۷) (همان) فخر رازی (۱۲۱۰/٦۰٦) در

بامیان، هرات، فیروزکوه و غزنی (همان). جد، پدر و خود جوزجانی (جوزجانی، طبقات ناصری ۱ / ۲۷۷، ۲۷۹). عبدالرحمن بن عبدالصمد اکاف نیشابوری (۱۱۵۵/۵٤۹) که استاد سمعانی هم بوده (سمعانی همان ۱ / ۳۳٦ و ابن اثیر، همان ۱۱/ ۲۰۰) و علی بن یعلی هروی (فصیحی خوافی، مجمل فصیحی، ۱۳۸۶: ۲ / ۷۰۲) و... برخی از و اعظان مشهور این زمان‌اند. حتی مجلس و عظ و تذکیر از برنامه‌های شاهان محلی برای احترام به علمای تازه وارد بوده است (جوزجانی، همان). ضمن اینکه تذکیر ازبرنامه‌های دولتی نیز به شمار می‌آمد که غالبا شیخ الاسلام هر منطقه و ظیفه‌دار آن بوده است (هندو شاه، تاریخ فرشته، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۷۱؛ جوزجانی ۱/ ۲۷۸، ۳٦۲، ۲/٤٤۸ / ۱۹). جایگاه اجتماعی علمای دینی بستگی به تبحر در فقه مذهب خاص و نیز اقبال شاهان به آنان بوده است. برخی از آنان دارای چنان موقعیتی می‌شدند که شاهان برای ملاقات شان نوبت می‌گرفتند.[۱۷]

در مجموع، علما ازاحترام نسبی برخوردار بودند مخصوصا اگر گرایش عرفانی و صوفی داشتند و در مواقع زیادی آنان مانع تاراج و کشتار مردم یک شهر می‌شدند.[۱۸] با این‌حال، برخی ازعلما به شراب‌خواری و بدنامی نیز روی متهم بودند (سمعانی، الانساب، ۱۰/ ٤۳۵.). برخی از علمای دینی از پولدارترین افراد جامعه به شمار می‌رفتند.[۱۹]

به موازات توجه به حدیث، ادبیات عرب نیز مورد توجه بود. تفسیر کشاف اثر زمخشری (۱۱٤٤/۵۳۸) مهم‌ترین تفسیر ادبی این عصر است. وی آثار دیگری نیز در لغت و ادب عربی دارد (ر.ک: ابن خلکان، و فیات الاعیان، ۱۹۹۴: ۵ / ۱٦۸به بعد؛ ابن اثیر، ۱۱ / ۹۷؛ فصیحی خوافی، همان، ۲ / ۷۰۹) تفسیر دیگر این عصر، تفسیر ابن طیفور معروف به سجاوندی غزنوی است. وی آثار دیگری نیز درعلوم قرآن و ادبیات عرب دارد (صفدی، الوافی بالوفیات، ۱۴۱۴۲۰: ۳ / ۱٤۷؛ زرکلی، الاعلام، ۲۰۰۲: ۷/ ۲۷؛ چلبی، کشف الظنون، ۱۹۴۱: ۲ / ۱۱۸۲).

فلسفه در این دوران جای چندانی ندارد. علت اصلی آن، رشد فقه، حدیث و گسترش مدارس دینی است؛ مراکز علمی فقط به حدیث و فقه اختصاص یافت و هر مدرسه نیز به مذهب خاصی تعلق گرفت و این، علاوه بر ازدیاد تنگ‌نظری، راه تعقل و توجه به علوم دیگر که پیش از این در دامن تمدن اسلام رشد کرده بود را گرفت مخصوصا که برخی رجال مهم این مدارس مانند غزالی علیه فلسفه موضع گرفتند.[۲۰]

اخراج فخر رازی ازغور توسط کرامیان و رانده شدن او به هرات نمونه‌ای از تقابل مذاهب با فلسفه است (ابن اثیر، الکامل ۱۲/ ۱۵۱). با این حال از کسانی بعنوان حکیم یا فیلسوف نام رفته

است؛ فخر رازی را می‌توان از رجال دارای گرایش عقلی نام برد[۲۱] که به همین اتهام نیز از غور اخراج شد. ابوجعفر محمد بخاری (ابن اثیر، همان ۱۱/ ۲۱۷) زین‌الدین سجزی (عوفی، همان، ۱ / ۲۷٦-۲۸۱)، و یوسف بن محمد دربندری که عوفی او را جمال الفلاسفه شمرده (عوفی، همان، ۱٤٦) و رجال چندی که ابن فندق (۱۱۷۰/٥٦٥) در تتمه الصوان الحکمه از آنها نام برده، از جمله رجالی اند که دستکم گرایش فلسفی داشته اند. البته نوع خاصی از فلسفه توسط نظامی عروضی که در مقدمه چهار مقاله اش منعکس کرده است، نیز وجود دارد و شاید نگرش و تفسیر خاص او از نظام خلقت، دیدگاه غالب در شمال و آسیای میانه بوده است.

با این حال، فلسفه بصورت زنده در میان علمای شیعه حضور دارد: وقتی طوس توسط غوریان فتح شد، به کتابی بنام جامع و جفر برخوردند، مهم‌ترین فردی که همراه آنان بود، فخر رازی بود، از وی درباره جفر پرسیدند، وی اظهار بی اطلاعی کرد اما شاه را به یک عالم فیلسوف شیعی اهل طوس رهنمایی کرد که جامع همه علوم بود و فخر رازی به فضل و کمال او اعتراف و نسبت به او احترام فوق العاده داشت (جوزجانی، همان، ۲ / ۱۸۳). جوزجانی نیز از «شهاب منصور ابوالفتح» حاکم اسماعلیه در قهستان نام می‌برد که جامع همه علوم عقلی بوده و علمای زیادی در دربار او جمع شدند. و جوزجانی نیز با او آمد و شدی داشته است (همان).

یک مقاله از چهار مقاله نظامی درباب نجوم تدوین شده چنانکه یک مقاله او در باره طب است که از اوهام و خرافه بدور نیست. تاریخ‌نویسی در این دوران، رونقی ندارد؛ آثار «مبارکشاه» (فت ۱۲۰٦/٦۰۲)[۲۲] بدست ما نرسیده، ذخایر النثار فی اخبار السید المختار اثر سجاوندی پیش‌گفته و تاریخ ابن هیصم نابی[۲۳] از آثار این عصر اند که بدست ما نرسیده اند. اما آثار فخر مدبر، صدرالدین حسن، عوفی و علی بن حامد کوفی که در سند و هند تألیف شده‌اند را در زمره آثار دور بعدی یعنی دوران بعد از مغول است.

اماکن فرهنگی و دینی در این عصر عمدتا کتابخانه‌ها، مدارس، نظامیه‌ها، رباط و خانقاه‌ها، مساجد، و دربار سلاطین هستند. مساجد، نظامیه، کتابخانه‌ها و مدارس، رنگ و بوی عصر اوج تمدن خراسان را ندارند که رنگ و بوی اسلامی آنها قوی‌تر بود. اما- چنانکه از نزاع مذاهب پیدا است - در این دوران اختصاص به مذاهب خاص دارند و دارای اهداف مذهبی‌اند تا واقعا اسلامی. این مراکز علاوه براینکه مرکز تغذیه مذهب خاص به شمار می‌روند، پایگاهی علیه مذهب رقیب نیز هستند. البته استثنائاتی نیز ممکن است وجود داشته باشد.

کتابخانه پیر دواتدار سمرقند (عوفی، همان، ص ۸۵) و کتابخانه سرپل بازار، دار الکتب مرو

(همان، ص ۲۳۷)، کتابخانه عین الزمان حسن قطان مروزی (جوینی، تاریخ جهانگشا ۲ / ٦) کتابخانه فخرالدین مبارکشاه غوری[۲٤] برخی از کتابخانه‌های معروف این دوره است که در منابع از آنها نام رفته. ظاهرا کتابخانه‌ها گاهی مرکز مستقل و گاهی ذیل مرکز دیگری بوده مثلا برخی خانقاه‌ها دارای کتابخانه بوده نیز؛ مساجد، مدارس و نظامیه‌ها که اختصاص به برخی مذاهب داشت، دارای کتابخانه بوده‌اند (بن اثیر، ۱۱ / ۲۷۲. ۱۲ / ۱۵۸؛ تتوی، تاریخ الفی۱۳۸۱: ۵ /۳۱۹٦).

مدارس، مراکزی‌اند که تعلیمات دینی در آنها آموزش داده می‌شد. این مدارس به لطف توسعه مذاهب، تقریبا همگی اختصاص به مذهب خاص پیدا کرد. و می‌شود گفت؛ در این دوران، اسلام بدون رنگ تقریبا وجود نداشت یا کمرنگ بود. از نام مدارسی که در منابع آمده می‌شود گفت؛ مدرسه‌ها عمدتا در شهرها و مراکز سیاسی که جمعیت بیشتر و توان اقتصادی بهتر وجود داشت، ساخته می‌شد. ولی از وجود مدارس در روستاها اطلاعی نداریم زیرا امکان سفر متعلمان به شهرها وجود داشته و نیز تهیه ساز و برگ و موقوفات برای مدرسه در روستاها مشکل می‌نموده است. مدارس در این عصر زیاداند. مدارس نظامیه در خراسان عبارت بودند از: نظامیه نیشابور (ر.ش: منتجب‌الدین بدیع، عتبهٔ الکتبه، ۱۳۸۹: ص ٦؛ خاتون آبادی، و قایع السنین و الاعوام، ۱۳۵۷: ص ۲۷۷)، نظامیه مرو (منتجب‌الدین بدیع، همان، ۸۷)، نظامیه هرات (ابن اثیر، ۱۲/ ۲۲٤. تتوی، تاریخ الفی، ۵ / ۳۵۹۵، ۳۵۹٦، ۳۵۹۸) و نظامیه بلخ (به نقل از راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۶۴: ۸ / ۳۳۵).

بجز این، مدارس فراوان دیگر در این عصر داریم؛ این مدارس در بامیان (جوزجانی، ۱ / ۳۸۹)، سیستان (جوزجانی، همان، ۲۸۱.) بلخ (منتجب‌الدین، همان، ۳۳-۳٦)، فیروزکوه غور (ابن اثیر، ۱۲/ ۱۸۱)، غرجستان (جوزجانی، همان، ٦۲)، و هرات (خوندمیر، مأثر الملوک، ۱۲۷۲: ص ۱٦٤. ابن اثیر۱۲ / ۱۵۱) و بقیه شهرها و مراکز مهم ساخته شده بود. مدرسان مدارس مهم، غالبا از سوی شاهان انتخاب می‌شده یا منوط به رضایت آنان بوده است.[۲۵] زبان درسی غالبا عربی و در مواردی با فارسی تدریس می‌کردند (سمعانی، الانساب ۱/ ۳٦۳). مدارس در این عصر از مراکز اصلی فتنه‌ها به شمار می‌روند، موعظه‌ها غالبا با رویکرد سرکوب یا پاسخ‌گویی به ایرادات فرقه‌های دیگر یا برملا کردن ضعف‌های همدیگر هستند. ساخت مدارس اغلب با کمک‌های مردمی است که توسط یکی از رجال برجسته دینی اجرا می‌شود اما حاکمان نیزگاهی به ساخت مساجد و خانقاه‌ها و مدارس دست می‌زدند.

مساجد نیز اوضاع بهتر از مدارس ندارند. و وابسته فرقه‌های مختلف‌اند. گاهی پیروان فرقه‌ها، مساجدی برضد مساجد همدیگر می‌ساختند که باعث واکنش فرقه دیگر و منجر به کشتار و تخریب فراوان می‌گشت (ابن اثیر، ۱۲ /۱۵۸). مساجد توسط فرقه‌های مختلف ساخته می‌شد اما مهم‌ترین مساجد که عمدتا مساجد جامع‌اند، توسط شاهان ساخته می‌شد. مهم‌ترین مساجد در این عصر، مسجد فیروزکوه[۲۶] مسجد جامع هرات – که تاکنون با همان نقشه از عصر غیاث‌الدین غوری باقی است – مسجد قوة الاسلام یا مسجد قطب‌منار دهلی که در عصر شهاب‌الدین غوری ساخته شد (۵۸۸-۱۱۹۳/۵۹۱-۱۱۹۶) و تاکنون مناره و ساختمان قرمزرنگ زیبای آن باقی مانده، می‌باشد.

رباط‌ها نیز به اندازه مساجد طرفداران خود را داشت. و بسا که شاهان و افراد خیر، به ساخت آن اقدام می‌کردند. ظاهرا بخاطر قداست رباطها، سلاطین، رباطهایی خاص خود را داشتند که شیخی مسئول آن بود. شیخ صدرالدین سجزی، شیخ رباط سلطان غیاث‌الدین غوری در هرات بوده است (ابن اثیر، ۱۲/ ۲۰۶). خانقاهی از عصر غوریان تاکنون در چشت شریف باقی است.

باتوجه به رشد کمی و کیفی رباطها و گزارش کشتار صوفیان توسط غزان در اسرار التوحید اثر محمد بن منور[۲۷]، تصوف در این دوران رشد کرده بود. آشوب عصر پس از سنجر و نفاق و زد و خورد مذاهب با یکدیگر نیز باعث سرخوردگی مردم شده بود. به همین دلیل بسیاری از رجال وابسته به دولت مانند انوری شاعر را به کنج عزلت و صوفی‌گری کشاند. (مستوفی، تاریخ گزیده، ۱۳۶۴: ص ۷۱٤. عوفی، همان، ٦١٤).

مهم‌ترین شخصیت‌های عرفانی این دوره، ابوالمعالی مروزی (فت ۱۱٤٥/٥۳۹) طاهر بن سعد (فت ۱۱٤۸/٥٤۲) و احمد بن ابن‌الفضائل (فت ۱۲۱۸/٦١٤) و محمد بن منور هستند، این سه شخص اخیر از نوادگان ابوسعید ابوالخیراند. صدرالدین سجزی (فت ۱۲۰٥/٦۰۱) شیخ خانقاه سلطان در هرات و عبدالرحمن قشیری شیخ الشیوخ (فت ٥۳۷ هـ/۱۱٤۳م.) است. از رجال مهم دیگر، نجم‌الدین کبری (٥٤٥-۱۱٥۱/٦۱۸-۱۲۲۲) پدر و سرسلسله کبرویه است که سیف‌الدین باخرزی (فت ۱۲٦۰/٦٥۷) خلیفه بعد ازاو و عطار نیشابوری و بهاء ولد (فت ۱۲۳۲/٦۲۸) پدر مولوی از شاگردان شیخ نجم‌الدین‌اند. ظاهرا طرفداران روش سماع در خراسان بیشتر بوده اند (ابن اثیر، ۱۱/ ۱۰۳). از آثار صوفیان در این دوره می‌توان به «مرتع الصالحین و زاد السالکین» درمقامات[۲۸] و «الفتاوی» در فقه که این دو اثر از ابومنصور اوزگندی (فت ۱۱۹۸/٥۹۲)، و از مهم‌ترین تفسیر عرفانی این عصر به «تفسیر کبیر» اثر فخر رازی (فت

۱۲۸/٦۰٦)، «معالم التنزیل» ابومحمد حسین بن مسعود بغوی هروی (فت ۱۱۲۲/٥۱٦) اشاره کرد (چلبی، ترجمه تقویم التواریخ، ۹۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

خراسان و سیستان در نیمه اول قرن ششم آرامش نسبی سیاسی داشت، از دهه پنجم این قرن، حوادثی بزرگ اتفاق افتاد؛ غزنویان که جنوب افغانستان و شرق هند را داشتند، توسط غوریان درهم کوبیده شدند(٥٤۳ هـ). سلطان سنجر که شمال و غرب افغانستان را داشت در سال ٥٤۸ هـ توسط ترکان غز شکست خورد و تقریبا برای همیشه پرونده سلجوقیان را بست. اما تا دو دهه افغانستان فضای نا آرامی داشت، تا اینکه در سال ٥٦۹ غوریان با تصرف غزنی و سپس بقیه نواحی، به افغانستان و حدت سیاسی بخشید که تا سال ٦۰۲ ادامه داشت. اما از سال ٦۰۲ تا ٦۱۲ دوباره و ضعیت ملوک الطوایفی حاکم بود. ازآن پس خوارزمشاهیان همه افغانستان را متصرف شدند که باوجود و حدت سیاسی، به حاشیه رانده شد و عملا فراموش شده بود. پس به لحاظ سیاسی دو دهه اواسط قرن ششم و تقریبا دو دهه پیش از مغول ثباتی وجود نداشته است.

اوج و افول اوضاع دینی و فرهنگی متناسب با شرایط سیاسی، دچار نوسانات بوده است. در نیمه اول قرن ششم، در شمال، دربار سنجر و در شرق و جنوب، دربار غزنویان شاهد حضور شاعران و ادیبان و نیز رجال علمی زیادی بود. اما آشوب دو دهه نیمه قرن ششم(٥٤۸-٥٦۹)، ضربه‌های سنگینی بر حوزه فرهنگ و علم وارد کرد سپس در عصر شکوه غوریان (٥٦۹-٦۰۲) بازگشت نسبی رمق فرهنگی را شاهدیم اما با ورود خوارزمشاهیان که عملا از ٦۰۲ شروع شد، رجال فرهنگی رو به مهاجرت به سمت هند و عراق و سوریه آوردند. بنابراین، پیش از حضور مغول، شرایط نابسامان فرهنگی را دوباره شاهد هستیم.، ۱۳۷٦:

حوزه دین و دینداری رونق خوبی دارد اما تضاد و تزاحم مذهبی از آفات این عصر است و از عوامل پایان رونق تمدنی خراسان به شمار می‌رود. مناطق مرکزی و جنوبی افغانستان عمدتا شیعی مذهب و شهر هرات غلبه به شافعی و شهر غزنی عمدتا حنفی اند. اندکی کرامیه در غرجستان بوده ولی در بقیه مناطق همه مذاهب حضور دارند.

ادبیات و شعر حضور خوب دارد اما تولید آثار، نسبتا کمتر بوده که تولید بخشی از آنان در مهاجرت بوده است. آثار تمدنی، ساختمان و سازه‌های خوبی در این عصر تولید شده‌اند که

مسجد جامع هرات، مسجد جامع فیروزکوه و قلاع فراوان دیگر و مسجد قوۀ الاسلام دهلی و مراکز اداری و شهری غزنی، بامیان، بلخ، هرات و غیره از آنجمله‌اند که همچنان رو به رشد بوده است اما با هجوم مغول، همه – بجز مسجد هرات و مسجد قطب منار یا قوۀ الاسلام دهلی هنوز به شکل اولیه اش باقی است - از بین رفته اند. چنانکه از مسجد غور فقط مناره آن باقی است. در مجموع، با وجود آنکه عدم ثبات سیاسی و فضای ناآرام مذهبی بر حوزه فرهنگ و تمدن سایه سنگینی افکنده، اما فرهنگ و تمدن و لو کمرنگ‌تر به حیات خود ادامه داده اما مهاجرت نخبگان و ضعف سیاسی پیش‌زمینه‌ی زوال فرهنگی است که پس از هجوم مغول اتفاق افتاد.

پی نوشت

۱ .مانند حکومت شیعی ملتان که توسط محمود سرکوب شد. جرفاذقانی ص ۲۸۰ و اتهامات تاهرتی نماینده فاطمیان به غزنی. همان ص۳۶۹-۳۷۳؛ و شاران غرجستان و بامیان و غیره. شبانکاره‌ای، مجمع الانساب ج۲ ص ۵۱.

۲. این رقم ممکن است مبالغه آمیز باشد اما بهر حال، نشان می‌دهد کشتار اسماعلیان نوعی فخر به شمار می‌رفته ا ست.

۳. سمعانی او را از بنی نزارج٦ ص ۱۹۰؛ و ابن کثیر گوید: گفته شده از بنی تراب است. البدایه و النهایه ج۱۱ ص ۲۰.

٤. وی را در جلسه ی به صورت تحقیر آمیز محاکمه و اخراج کردند و اتهاماتی که به او زده شده، ساختگی و نادرستی آن روشن است ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام ج۱۹ ص۳۱۲-۳۱۳.

۵. شهرستانی فرقه‌های کرامیه را دوازده فرقه دانسته که عابدیه، التونیه، زرینیه، اسحاقیه و احدیه و هیصمیه از آنجمله اند. الملل و النحل ص ۱۰۸؛ اسفراینی آنان را سه فرقه دانسته که عبارتنداز حقایقیه، طرایقیه، و اسحاقیه.اسفراینی، همان. فخر رازی فرقه‌های حماقیه، یونانیه،سورمیه را نیز افزوده است. رازی، همان ص ٦٧؛ اما هم فخر رازی و هم شهرستانی فقط هیصمیه را بهتر از دیگران دانسته است. در این باره نیز ر.ک: محمد رضا چیت ساز، «فرقه‌های کرامیه» مجله معارف شماره ۳۱-۳۲، سال آبان ۱۳۷۳.

٦. چنانکه لباس و زندگی او بسیار ساده بوده است. سبکی، طبقات الشافعیه، ج۲ ص ۳۰٤.

۷. درباب کرامیه و فرق آنها ر.ک: بغدادی، الفرق بین الفرق، ج۱ ص١٦،۹، ۱۹، و ج۲ ص ۲۰۲؛ ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج۳ ص ۱۰٦، ۱۰۹؛ و ج٤ ص ۲. شهرستانی، مقالات الاسلامیین، جزء۱ ص ۱٤۱.

۸. به عنوان نمونه، ر.ک: مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج۱ صص ۲۵، ۱۳٦،۱۹۰، ۲۰٦، ۲۲٦ و غیره.

۹. ؛ نیز؛ رجوع شود به بخش گروه‌های دینی در همین سیاهه.

۱۰. از پیروان خواجه ابدال چشتی (۳۵۵هـ) پدر طریقت چشتیه است. چِشت یکی از روستاهای هرات است.

۱۲. زمخشری در القسطاس از کم توجهی به شاخه‌های مختلف ادبی شکایت‌ها دارد ص ۱.

۱۳. ظاهرا ابونصر اثر منظوم دیگری هم داشته که در فقه حنفی بوده است. براون، همان .

۱٤. عوفی ج۱ ص ۲۷۳. زین‌الدین سجزی از شاعران این عصر و دارای گرایش فلسفی بوده است که در باره او اشاره خواهد شد.

۱۵. گویا در این دوران به دلیل رشد کمی مدارس مذاهب اربعه، محدث و متعلمان حدیث نیز رشد کمی یافت. باز تاب فراگیری حدیث را میتوان بصورت گسترده در گزارشات سمعانی دید. ر.ک: سمعانی، الانساب، همه مجلدات.

۱٦. بعنوان نمونه «جامع الفتاوی» اثر ناصرالدین ابوالقاسم محمد بن یوسف سمرقندی متوفی ۵۵٦(چلبی، کشف الظنون ج۱ ص ۵٦۵) «الفتاوی» اثربرهان‌الدین علی بن ابیبکر مرغینانی متوفی ۵۵۳(همان ص۳۵۲). «جامع

الفقه »اثر ابو نصر احمد بن محمد عقابی بخاری متوفی ۵۸٦. (همان ص٥٦٩) «خزانۀ الفتاوی» اثر طاهر بن احمد بخاری متوفی٥٤٢(همان ص ۷۰۲) «خلاصۀ الفتاوی» اثر طاهر بن احمد بن عبدالرشید متوفی ٥٤٢(همان ص ۷۱۸) و «ذخیرۀ الفتاوی» اثر برهان‌الدین محمود بن احمد بن مازه متوفی ٦١٦.(همان ص ۸۳۲) و دو اثرعمر بن عبدالعزیز معروف به حسام شهید مقتول در ٥٣٦ بنام «الفتاوی الصغری» و «الفتاوی الکبری»(همان ج۲ ص ۱۲۲٤، ۱۲۲۸) «فتاوی النسفیه» اثر عمر بن محمد نسفی متوفی ٥٣٧(همان ص۱۲۳۰). و در فقه شافعی «الرایض فی الفرایض» اثر زمخشری متوفی ٥٣٨(همان ص۸۳۱ نیز؛ ابن اثیر همان ج۱۱ص ۹۷ و فصیحی خوافی، مجمل ج۲ ص ۷۰۹) از جمله این کتب فقهی است.

[۱۷]. مانند: اکاف نیشابوری. ابن اثیر۱۱ص ۲۰۰؛ و شهاب‌الدین خیوقی ازعلمای خیوه خوارزم. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی ص۷۱.

[۱۸]. مانند نقش سمعانی و شیخ الاسلام علی بلخی در حملات غزان در مرو. ابن اثیر، ۱۱ص۲۳۱. و ساطت باخرزی، همان ص۸۷.

[۱۹]. چنانکه شهاب‌الدین خیوقی هنگامی که بدست مغولان افتاد، مغولان دارایی او را که در صندوقهایی قرار داشت، بیرون آوردند. دارایی او آنقدربود که بین او و فرمانده مغولی مانند تپه، فاصله انداخته بود.ر.ک: نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی ص ۷۱-۷۸.

[۲۰]. که «تهافت الفلاسفه» اثر غزالی از آن جمله است. احتمالا این اثر تأثیر به سزایی در به حاشیه رانده شدن علوم دیگر مخصوصا فلسفه داشته است.

۲۱. از اثار فخر رازی که گرایش فلسفی دارند، می‌توان «الملخص»، «شرح عیون الحکمة»، «المباحث المشرقیة»، «المطالب العالیة» و «شرح الإشارات» رانام برد. ر.ک: قفطی، اخبار العلما باخیار الحکما، ج۱ ص۱۲٤؛ ابن خلکان، الوفیات، ج٤ ص ۲٤۷-۲٥۳؛ صفدی، الوافی بالوفیات ج۲ ص ٤۱.

[۲۲]. مراد فخرالدین مبارکشاه بن حسین مرورودی است که در این عصر میزیسته و نسب نامه غوریان بصورت منظوم از آثار اوست که جوزجانی از آن یاد کرده(جوزجانی ج۱ ص ۳۱۸نیز؛ اسفزاری، روضات الجنات فی... ج۱ ص ۳٥٥.)؛ ر.ک: دکتر صفا، تاریخ ادبیات ایران ج۳ص ۱۱٦۸-۱۱٦۹.

[۲۳]. ابن هیصم نابی گویاکتابی داشته که ازمنابع جوزجانی به شمار می‌آمده و درمواردی از آن نام برده نک: طبقات ناصری، ج۱ ص۱۱٥، ۲۱۸،۳۲۷، ج۲ص ۹۲.

[۲٤]. وی دارای کتابخانه و تفریحگاه بوده است که اهل علم از کتابخانه او استفاده می‌کردند و اهل لغو، به بازی شطرنج می‌پرداختند. الکامل، ج۱۲ص۲٤۲-۲٤۳.

[۲٥]. رجوع شود به فرمانهای سنجر در عتبۀ الکتبه منتجب‌الدین نسبت به تعیین استاد مدرسه‌ها(ص٦، ۳۳، ۱٦۰). نیز؛ شرح حال جوزجانی در طبقات ج۲ ص ۲٤۳به بعد. همو؛ ج۱ص ۳٦۲

[۲٦]. از این مسجد امروزه فقط مناره بزرگ آن باقی مانده است که بنام منار جام معروف است و در ولایت غور امروزی قرار دارد.

[۲۷]. محمد بن منور از نوادگان ابوسعید ابوالخیر و از صوفیان هرات بوده است وی اسرارالتوحید را در زندگی و آثار ابوسعید نوشت و به سلطان غیاث‌الدین غوری تقدیم داشت. ویاز کشتار عجیب صوفیان مخصوصا نوادگان ابوسعید خبر می‌دهد ص ۳، ٤، ۳۸۰.

[۲۸]. این اثر توسط استاد مایل هروی در مجموعه ای بنام «این برگهای پیر»تصحیح شده است.

کتابنامه

ابن اثیر، عزّالدین ابوالحسن علی؛ **الكامل في التاريخ؛ دارالصادر**، بیروت، ۱۳۸۵ ق/ ۱۹٦٥ م.

ابن خلکان، أبو العباس أحمد بن محمد، **و فيات الأعيان**،بکوشش: إحسان عباس،دار صادر، بیروت، ۱۹۹٤م.

أسفراييني، طاهر بن محمد، **التبصير في الدين ... ت**: كمال يوسف، عالم الكتب، لبنان، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.

اسفزاری، محمد، **روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات**،بکوشش:سید محمد کاظم امام،دانشگاه تهران ۱۳۳۸ش.

براون، ادوارد، **تاریخ ادبیات ایران**،مترجمان: فتح الله مجتبائی،غلام حسین صدری، مروارید تهران ۱۳٦۷ش.

برقی، احمد بن محمد، **رجال البرقي**، ت: طوسی- مصطفوی، انتشارات دانشگاه تهران۱۳٤۲ ش.چ. اول.

تتوی، قاضی احمد، **تاريخ الفي**، تصحیح: طباطبایی مجد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۲.

جرفادقانی، **ابوالشرف ناصح**، ترجمه تاريخ يميني، ت جعفر شعار،نشر علمی- فرهنگی، تهران چ۳، ۱۳۷٤ ش.

جوزجانی، **منهاج سراج**، طبقات ناصری، تحقیق: عبد الحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳٦۳ش.

جوینی، علاء الدین عطا ملك، **تاریخ جهانگشای جوینی**، ت- قزوینی، دنیای کتاب، تهران، چ٤، ۱۳۸۵ ش.

چلبي، مصطفى بن عبد الله حاجي خليفة، **كشف الظنون، مكتبة المثنى** - بغداد تاريخ النشر: ۱۹٤۱م.

ـــــــــ **ترجمه تقويم التواريخ**، مترجم ناشناس، بکوشش: میرهاشم محدث، احیاء کتاب، تهران، ۱۳۷٦ش.

خـاتون آبادی،عبدالحسـین،**وقـایع السـنین و الاعـوام**،بکوشـش:محمد بـاقر بهبـودی،کتابفروشـی اسلامیه،تهران ۱۳۵۲ش.

خواند میر، میر غیاث‌الدین ابن همام حسینی، **حبیب السیر**، کتاب فروشی خیام، تهران ۱۳۵۳.

ـــــــــــــ **مآثر الملوک**، بکوشش؛ میرهاشم محدث، انتشارات رسا، تهران ۱۲۷۲ش.

ذهبي،محمـد، **میـزان الاعتـدال فـي نقـد الرجـال**،ت: البجـاوي،دار المعرفـة للطباعـة و النشـر، بیروت،لبنان، ۱۳۸۲/ ۱۹۶۳

رازي، محمد بن عمر، **اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین**،ت: علـي سـامي،دار الکتـب العلمیـة بیروت، ۱٤۰۲

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، **راحة الصدور**، ت- اقبال و مینوی، امیـر کبیـر، تهـران، ۱۳٦٤ش. چاپ دوم.

زرکلی، خیرالدین بن محمود، **الاعلام**، دار العلم للملایین، ۲۰۰۲ چاپ پانزدهم.

سبکی،تاج‌الدین، **طبقات الشـافعیه الکبـری**، ت:طنـاجی-محمـد الحلـو، هجـر للطباعـۀ و النشـر و التوزیع.بی جا.، ۱٤۱۳.چ.۲.

سیستانی، امیر اقبال بن سابق، **چهل مجلس** بکوشش: عبدالرفیع حقیقـت، انتشـارات اسـاطیر، تهـران، ۱۳۷۹ چاپ اول.

سیسـتانی، شـاه حسـین، **احیـاء الملـوک**(تـاریخ سیسـتان)،ت:منوچهر سـتوده،انتشـارات علمـی و فرهنگی،تهران، ۱۳۸۳ش.

سیوطي، جلال الدین عبد الـرحمن، **بغیة الوعاة في طبقات اللغـویین و النحـاة**، تحقیـق: محمـد أبـو الفضل إبراهیم، مکتبة

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، **الملل و النحل**، تحقیق: محمد سید کیلانـی، دار المعرفـه، بیـروت، ۱٤۰٤.

صفا، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، انتشارات فردوس، تهران، چ. هشتم ۱۳۷۸ ش.

صفدي، صلاح الدین خلیل، **الوافي بالوفیات** تحقیق: الأرناؤوط -مصطفی،دار إحیـاء التـراث-بیـروت ۱٤۲۰هـ- ۲۰۰۰م.

طبري، محمد بـن جریـر؛ **تـاریخ الأمـم و الملـوك**؛ ت: أبـو الفضـل ابـراهیم، بیـروت، دار التـراث،

۱۳۸۷ق/۱۹٦۷م .

طوسی، محمد بن حسن **رجال طوسي**، ت: قیومی اصفهانی، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم۱۳۷۳ ش.چ. سوم

عوفی، محمد بن محمد، **لباب الالباب**، تصحیح: براون، محمدقزوینی، انتشارات هرمس،تهران ۱۳۸۹ش.

فصیحی، احمد بن محمد، **مجمل فصيحي**، تحقيق : محسن ناجي نصر آبادي، انتشارات اساطیر- تهران ۱۳۸٦

کشی، محمد بن عمر، **رجال الكشي**، ت: طوسی- مصطفوی، مؤسسة نشر دانشگاه مشهد،۱٤۰۹قـ چ. اول.

محمد بن منور، **اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید**، ت: محمد رضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران ۱۳۸۵.

محمدی، عبدالحکیم و دیگران، **غزنی** (مجموعه مقالات ج۲)،انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۹۳.چ. اول.

مستوفی، حمد الله، **تاریخ گزیده**، تصحیح: عبد الحسین نوایی، امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳٦٤ ش.

مغراوي،محمد بن عبد الرحمن،**موسوعة مواقف السلف في العقيدة و المنهج** ...،المكتبة الإسلامية،القاهرة بی.تا.

منتجب الدین بدیع، علی بن احمد، **عتبة الكتبة** تصحیح: محمدقزوینی - اقبال آشتیانی، اساطیر، تهران۱۳۸٤ش.

مؤلف نامعلوم، **حدود العالم من المشرق الی المغرب**، الدار الثقافیه للنشر، قاهره، ۱٤۲۳ ق

میرخواند، محمد خاوند شاه، **روضة الصفا**، بکوشش: جمشید کیانفر، اساطیر، تهران ۱۳۸۳.چ.اول.

نظامی عروضی، **چهارمقاله**، بکوشش: قزوینی- دکترمعین، صدای معاصر، تهران ۱۳۸۸هـ.ش.چ. اول

هندوشاه، محمد قاسم ؛ **تاریخ فرشته**؛ ت: نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چ۱، ۱۳۸۷ش.